

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

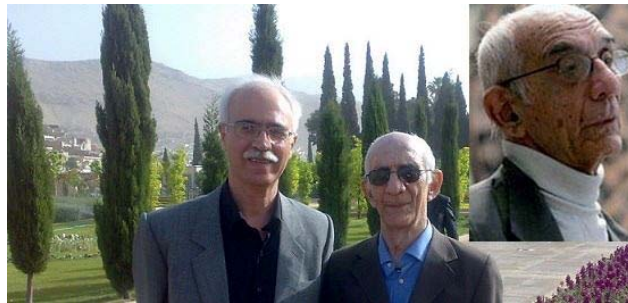
انینۀ ایران

محمد قراگوزلو

۰۸ اپریل ۲۰۱۳

پرونتری که پروفیسور هم شد

با احترام به محمود عبادیان



اول(ممدوف خوش اومدی)

از دست آوردهای پر شمار انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ یکی هم این که شور و شوق شگفتی در میان کارگران و زحمت کشان و کمونیست های آسیائی به وجود آورد. این اشتیاق و همپوشانی - که از ماهیت کارگری و انترناسیونالیستی انقلاب اکتوبر سر چشمه می گرفت - به نحو مشخصی به عروج احزاب کمونیست و اتحاد کارگری در کشورهای همسایه اتحاد جماهیر شوروی یاری رساند. یکی از این کشورها ، ایران بود که از بخت بلند همسایگی با دولت بلشویکی نیز برخوردار بود. انقلاب اکتوبر برای کمونیست های ایران نه فقط بستری برای سازماندهی کارگری و تشکیلاتی بود، بل که فرصتی یگانه نیز بود که امکان ملاقات با برجسته ترین رهبران و نظریه پردازان کمونیست همه تاریخ تاکنونی ما را فراهم کرد و زمینه های ارتقای اعتماد به نفس طبقه کارگر نوجوان ایران را نیز به وجود آورد.

حضور کمونیست برجسته ای همچون اوتیس سلطان زاده در انترناسیونال دوم و پلمیک های جانانه ای که از وی با بزرگانی مانند لنین و تروتسکی و بوخارین و هیلفردینگ به جای مانده ، به مثابه سند درخشانی در جنبش کارگری - کمونیستی ایران ثبت گردیده است. در این زمینه بنگرید به:

قراگوزلو محمد(۱۳۹۲) امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی، تهران: مؤسسه انتشاراتی نگاه

به جز انترناسیونال دوم و مشارکت فعال کمونیست های ایرانی ، یک تجربه تاریخی نیز در همین زمینه شکل بسته است. در تاریخ ۸ شهریور [سنبله] ۱۲۹۹ خورشیدی به ابتکار حزب کمونیست شوروی کنگره ملل شرق در شهر باکو برگزار شد. این کنگره انترناسیونالیستی که با حضور رهبران احزاب کمونیست کشورهای آسیائی و افریقائی تحت

عنوان کنگره "ملل ستم دیده مشرق زمین" سامان یافته بود با سخنرانی آتشین «لنین» شروع به کار کرد. در این تجمع نزدیک به هزار نفر از نمایندگان کمونیست کشورهای آسیائی و افریقائی حضور داشتند. هدف کنگره- در راستای آرمان انترناسیونالیستی بلشویک ها - کمک به ایجاد هماهنگی میان احزاب کمونیست کشورهای عقب افتاده و ستم دیده بود. در ابتدای جلسه «لنین» طی یک سخنرانی پر شور همه کارگران و زحمت کشان این کشورها را به اتحاد و قیام علیه مزدوران سرمایه داری فراخواند و مسؤولیت سازماندهی انقلاب را متوجه احزاب کمونیست هر کشور دانست. در این کنگره یک هیأت ۱۹۳ نفره از کمونیست های ایرانی مشارکت داشتند. مسؤولیت هیأت با رفیق جان داده «حیدرخان عموالی» (دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران) بود. غالب افراد همراه «حیدرخان» از سمپات های حزب عدالت بودند و با توجه به نوپائی اندیشه های کمونیستی در ایران، جمعی از اعضای هیأت هنوز با تئوری های علمی ماتریالیستی مارکس - انگلس آشنا نبودند و مهمترین انگیزه مشارکت شان در آن کنگره، علاوه بر ماهیت و پایگاه طبقاتی کارگری شان، علاقه مندی عمیق به اندیشه و نظام سیاسی اقتصادی مبتنی بر عدالت اجتماعی بود. کما این که می بینیم حزب عدالت و حزب اجتماعیون عامیون و بعدها حزب توده چنین وظایفی را بدون تصریح عنوان کمونیسم برای خود قائل بودند. در واقع به جز معدودی از رهبرای حرفه ئی و کمونیست هیأت، بخش قابل توجهی از حاضران در کنگره خلق های ستم دیده شرق از طیف های مختلف سوژه انقلاب سوسیالیستی (طبقه کارگر ضد سرمایه) شکل گرفته بود. در این میان **ممد** (یک کارگر رادیکال با گرایش کم و بیش مذهبی) نیز حاضر بود. این کارگر بعد از ترک کنگره و تا پایان عمر هرگز لحظه ای را از خاطر نبرد. لحظه همیشه ئی ملاقات کوتاه با رهبر انقلاب اکتوبر. زمانی که «لنین» بر شانه او زد و با تبسمی شیرین گفت:

"ممدوف خوش اومدی!"

پس از اتمام کنگره ممدوف در شوروی ماند و دوش به دوش بلشویک های کارگر دوران پر تلاطم کمونیسم جنگی را رزمید و تلاش مذبحانه ضد انقلاب امپریالیستی و مزدوران داخلی اش را دید. و بعد از چند سال بنا به ملاحظاتی به ایران بازگشت.

دوم. محمود عبادیان پای بند به مارکسیسم لنینیسم تا مرگ

غالب اعضای خانواده ممدوف متولد بخارا بودند و شناسنامه شان نشانی از مشهد با خود داشت. اما محمود در ارومیه به دنیا آمد. سال ۱۳۰۷. محمود نوجوانی نحیف بود که برای تحصیلات ابتدائی به مدرسه ای شبانه روزی در خارج از مشهد رفت. بعدها او در گپ و گفتی از این دوران پر تب و تاب سخن گفت "به جز دو سالی که در این شبانه روزی بودم، هیچ تحصیل متوسطه یا ابتدائی منظمی نداشتم [انسان دوران نوجوانی و تحصیلات ابتدائی رفیق مشترک مان احمد شاملو را تداعی می کند] در سال ۱۳۱۷ زمانی که ده ساله بودم، پدرم نتوانست در مشهد کاری پیدا کند. به همین خاطر ما به تهران آمدیم".

محمود روزان و شبان دشوار کارگری، آموزش و سیاست ورزی و شکنجه و زندان را به یاد می آورد. زمانی که برای کمک به تأمین معاش خانواده سخت کار می کرد:

"برای تأمین درآمد روزها در بازار کفشان و در یک مغازه جوراب بافی کار می کردم و شب ها به اکابر می رفتم. در تکنیکال اسکول زبان انگلیسی را آموختم و سیکل اول و دوم را در آن جا گرفتم. پس از آن به آبادان رفتم و در شرکت نفت کار می کردم. تا سال ۱۳۳۱ در آبادان بودم".

از این تاریخ به بعد نه فقط چپ ایران بل که سپهر اجتماعی کشور وارد دوران تیره ای می شود. ۲۸ مرداد [اسد] آغاز یک روزگار تار و سرشار از ادبار است و پروپاگاندای همه جانبه پهلوی چپان گذشته و حال اندکی از آلام آن زخم ها

نکاسته است. مگر قتل وحشتناک سر هنگ سیامک و مرتضا کیوان و وارثان سالاخانیان و صدها کمونیست دیگر تا تیر باران دموکرات هائی همچون حسین فاطمی فراموش شدنی و بخشیدنی است. "سال بد. سال باد... سال روزهای دراز و استقامت های کوتاه ... سالی که غرور گدائی کرد." احمد شاملو.

- آن چه در هنگامه این هنگام بر محمود رفته است به فاجعه باشکوه مرگ نازلی مانسته است:
- " پس از کودتای ۲۸ مرداد به زندان افتادم و بر اثر شکنجه های زندان سر و چشم من دچار خون ریزی و مهره های ۳ و ۴ ستون فقراتم دچار آسیب جدی شد"
- برای ما که در دهه هفتاد و هشتاد با محمود دمخور بودیم ، در مسافرت ها کنار هم قدم و قلم فرسودیم و چه شب های سحر سوخته ای که در کنار آرامگاه حافظ و سعدی یا در هتلی و متلی به صبح رساندیم و من برایش شاملو خواندم و فروغ و گاه اخوان و کسرائی آن زخم های عمیق تر از انزوا (به تعبیر پل الوار) بر تن و جان درخشان او مشهود بود. جسمش را شکسته بودند آن تمدن بزرگی ها!:
- "برای همین هم نمی توانستند مرا آن جا نگه دارند و به قید کفیل آزاد کردند . پس از آزادی هم نمی توانستم در شرکت کار کنم. سرم گیج می رفت و چند بار از روی دوچرخه پرت شدم . پس از مدتی از ایران خارج شدم ."
- در این زمان و با تعمیق سرکوب پولیس چپ ایران لاجرم بار دیگر راه تبعید اجباری فرا رو گرفت. نه مانند این متأخران که به محض جدائی از جنیش و وصال وان و استانبول به کلی فراموش می کنند یک وبلاگ نویس ساده یا "فعال" حاشیه ئی مهدکودک و دبستان و چه می دانم دانشگاه بوده اند. غیب می شوند ناگهان از عرصه سیاست ایران . و بعد می شنویم که "دیپرس" [افسرده] تشریف دارند. این که یک فعال سیاسی چرا باید مانند "روشن فکران" کوچه پس کوچه های مونپارناس آروغ ناامیدی بزند بر من دانسته نیست. باری «محمود» با این جماعت خود تبعیدی از بیخ و بن تفاوت داشت. او از عمق یک خانواده پرولتری آمده بود. فقط تنه پدرش نبود که به تنه بلشویک ها خورده بود، خود او نیز به آرمان های مارکسیسم ارتدوکس پای بند بود. مارکسیسم برای او نه ایندولوژی یا باور بل که جهان نگری فلسفی و اجتماعی نقد مناسبات سرمایه داری بود. باری «محمود» از ایران خارج می شود. به ناگزیر و به چک می رود که هم پیمان اردوگاه و عضوی مؤثر از سوسیالیسم واقعاً موجود بود. با وجود همه گرایشاتی که به اردوگاه داشت هرگز ندیدیم از وقایعی همچون بهار پراگ تا حمله به افغانستان و "سوسیالیسم" با تانک و توپ دفاع کند:
- "از ایران خارج شدم و به چک رفتم . در آن جا به دلیل این که ضعف قوای جسمی داشتم و چشم راستم هم متلاشی شده بود [این ضربه به چشم در او و من مشترک بود. من نیز در آذر ماه سال ۱۳۵۹ زمانی که در منطقه دیواندره به اسارت "برادران" حزب دموکرات(نیروی سروان بهرام پور) در آمدم با ضربات پی در پی قنداق تفنگ بینائی ام مختل شد که خود حکایتی است. در آن واقعه خونین عزیزترین رفیقم از پا در آمد که داغش هنوز تازه است] به من پیشنهاد دادند به جای رشته های فنی به سراغ رشته های علوم انسانی بروم، که پذیرفتم . در آن جا به سرعت شروع به آموزش زبان چک کردم . زبان چک از زمره زبان های سخت و جزو خانواده های اسلاو است. پیش از ورود به چک عمده مطالعات من روی ادبیات فارسی و تاریخ ایران و اسلام از روی منابع فارسی بود و آثار مارکس را مطالعه می کردم."
- در پراگ محمود عبادیان با پروفیسور یان ریپکا(استاد شرق شناس و نویسنده تاریخ ادبیات ایران) آشنا شد . در ترجمانی رباعیات خیام با او همکار بود. صلاحیت محرز علمی او تا آن جا بود که در کتاب خانه پراگ کار کرد. در سال ۱۹۶۶ رشته "فلسفه عمومی" را برای مقطع دکترا برگزید. در این دوران فلسفه پراگ سخت مشهور بود و «محمود» ضمن خواندن تاریخ فلسفه عمومی به پژوهش در فلسفه معاصر و کلاسیک المان نیز وارد شد. در این برهه «محمود» از اعضای فعال و کمونیست کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور بود و با زبان شناسان برجسته چک نیز

ارتباط داشت و بحث های مرتبط با ایده آلیسم المانی ، زیبایی شناسی و زبان شناسی را پی می گرفت. «محمود عبادیان» هر چند شاگرد مستقیم «گئورگ لوکاچ» نبود اما درباره زیبایی شناسی «لوکاچ» رساله نوشت :

- "زمانی که من به المان رفتم ، «لوکاچ» به مجارستان رفته بود. من از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ در المان بودم و این سال هائی بود که «لوکاچ» که گاه به المان می آمد و سخنرانی هائی در هامبورگ و هایدلبرگ داشت. اما او از سال ۱۹۶۵ از المان به مجارستان رفته بود . من برای دکترای فلسفه به المان رفتم . پنج ، شش سال در پراگ آثار هگل را مطالعه کرده بودم و المانی ، چک ، روسی و انگلیسی می دانستم . و در اصل برای رساله ام درباره زیبایی شناسی «لوکاچ» با «راینز ورنر» - که از نوکانتی های المان و استاد راهنمایم بود- کار می کردم به این دلیل که تمایلات هگلی نداشت."

- «محمود عبادیان» در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه چارلز چک دکترای گرفت . در همین سال ها و به محض اوج گرفتن انقلاب فرهنگی «مائوئیستی» به دعوت دانشجویان کمونیست چینی به پکن رفت. در جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه حضور داشت و در همین زمان با دختری اهل چک ازدواج کرد.

سوم. پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷

جوان پرولتری که به پشتوانه تلاش و مبارزه پروفیسور هم شده بود؛ بعد از انقلاب بهمن ۵۷ به کشور برگشت و بنا به ملاحظاتی هرگز با احزاب و سازمان های سیاسی موجود کار مشترک نکرد. «محمود عبادیان» علاقه ویژه ای به متون کهن و زبان و ادبیات فارسی داشت. زمان تدریس در دانشکده ادبیات «دانشگاه علامه»؛ فرصت مناسبی برای فعالیت پژوهشی از منظر زیبایی شناسی در آثار «فردوسی» و «سعدی» و «حافظ» بود. آثار معتبری همچون سنت و نو آوری فردوسی؛ تکوین غزل و نقش سعدی؛ آنچه خوبان همه دارند(حافظ) نتیجه تتبعات او در شعر و ادبیات کلاسیک فارسی است. از سال ۱۳۷۰ تمرکز اصلی «محمود عبادیان» معطوف به تدریس فلسفه غرب شد. مطالعات عمیق او در آثار هگل و به طور کلی تأمل در فلسفه نوکانتی از یک سو و گرایش به افکار مارکس و انگلس از سوی دیگر سبب ساز تولید چند ترجمه درخشان از «محمود عبادیان» شد. از جمله: سقراط (گوتفرد مارتین)؛ گزیده زیبایی شناسی هگل؛ آزادی و دولت فرزانهگی(یوهان کریستف فردریش فون شیلر)، دیالکتیک انضمامی بودن(کارل کوسیک)، رساله منطقی- فلسفی(ویتگنشتاین)، نقد فلسفه حق هگل(کارل مارکس) و....

برگردان این آثار ارزشمند که به یک مفهوم بن مایه های نظری سوسیالیسم علمی مارکس- انگلس محسوب می شوند؛ بسترساز گرایش بسیاری از جوانان به مبانی تئوریک مارکسیسم گردید. از این رو نقش «محمود عبادیان» در ارتقای اصول نظری مارکسیسم انکار ناپذیر است.

رفیق عزیز ما «محمود عبادیان» در جوانی پرولتری چپ و پرشور بود. در میان سالی به عنوان یک فعال مارکسیست لنینیست در اعتراضات کارگری دانشجویی روزهای شورانگیز مه ۱۹۶۸ مشارکت جست و درکنار مبارزانی همچون «دانیل کوهن بندیت» ایستاد و از کوبا و ویتنام انقلابی حمایت کرد. او به همراه بولدوزر رفقای فرانسوی اش از دیوار دوگل و پمپیدو و روزه بالا رفتند. پروفیسور «عبادیان» خیلی زود؛ زودتر از حد موعوداز عرصه سیاست روز کناره گرفت و به آکادمی رفت. با این همه و تا آن جا که صاحب این قلم در چند سفر همگام و همکلام او بود؛ با وجود همه فراز و نشیب های همواره ناشی از غم نان به مارکسیسم لنینیسم به مثابه دانش مبارزه طبقاتی پای بند بود.

«محمود عبادیان»؛ پرولتری که پروفیسور هم شد در ساعت پنج بامداد ۱۲ فروردین [حمل] هیچ کاره ملک هستی شد.

همیشه به یاد و احترامش بر می خیزم.

محمد قراگوزلو- تهران / ۲۰ فروردین [حمل] ۱۳۹۲